

جغرافیای فرهنگی؛ تبیین نظری و روش شناختی کاربرد در مطالعات نواحی فرهنگی

مسعود مهدوی* - علی احمدی**

چکیده

جغرافیای فرهنگی یکی از شاخه‌های جغرافیای انسانی است که علل تفاوت فرهنگ‌ها و ارزش‌های انسانی را در نواحی فرهنگی مورد بررسی قرار می‌دهد. در این نوشتار به بررسی ماهیت، مبانی نظری و روش شناختی جغرافیای فرهنگی پرداخته شده است. سوال اصلی این مقاله این است که قلمرو و ماهیت جغرافیای فرهنگی چیست و چه سیر تحولی را طی کرده است؟ و کاربرد روش‌های جغرافیای فرهنگی در شناخت نواحی فرهنگی چیست؟ بدین منظور، برای روشن‌تر شدن چارچوب مطالعاتی جغرافیای فرهنگی، رابطه جغرافیا، فرهنگ و سیر تحول جغرافیای فرهنگی قدیم و جدید بررسی می‌شود. این مقاله سعی دارد با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و از طریق منابع کتابخانه‌ای به سوالات مورد نظر پاسخ دهد. با ارائه چارچوب مطالعاتی این حوزه از جغرافیای انسانی، اولاً زمینه‌های شناخت علمی آن در تحقیقات میان‌رشته‌ای علوم انسانی روشن می‌شود؛ ثانیاً قلمرو، روش و مبانی نظری جغرافیای فرهنگی شناسایی و برای درک علل تفاوت‌های فضایی - مکانی نواحی جغرافیایی به کار گرفته می‌شود.

واژگان کلیدی

جغرافیا، فرهنگ، جغرافیای فرهنگی، نواحی فرهنگی

*. استاد گروه جغرافیای دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
**. دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

مقدمه

مقوله فرهنگ یکی از مفاهیم به نسبت جدید، مهم و پیچیده در علوم انسانی به ویژه در شاخه های متعدد علوم اجتماعی است. به دلیل کاربرد و مفهوم آن در علوم اجتماعی و با توجه به نگاه خاص هر یک از اندیشمندان این حوزه، تعاریف گوناگونی از فرهنگ ارائه شده است. با بررسی این تعاریف به دلیل برداشت های گوناگون و دیدگاه های متفاوت، پیچیدگی این مفهوم دوچندان می شود.

هرچند موضوع فرهنگ و عناصر فرهنگی در علوم اجتماعی مورد توجه و تأکید خاصی است، لیکن تمایل برخی از رشته های علوم انسانی به مباحث میان رشته ای، موجب شده تا آنها به مفهوم فرهنگ علاقه مند شده و آن را از دیدگاه مورد نظر خود بررسی کنند. پس از جنگ دوم جهانی، شکل گیری یک نهضت میان رشته ای و فروریختن مرزهای دانش موجب شد تا موضوعی مثل فرهنگ در شاخه های جغرافیای انسانی وارد شود و در چنین شرایطی به ویژه توجه خاصی در این زمینه به عمل آید که نهایتاً منجر به پیدایش گرایش جدیدی تحت عنوان جغرافیای فرهنگی شود. شاخه های متعدد جغرافیای انسانی به همان مقداری که در علوم انسانی جای دارند، به همراه جغرافیای فرهنگی در حوزه علوم اجتماعی نیز مطرح هستند. در جغرافیای انسانی، بر انسان در رابطه با محیط زندگی که روابط متقابل انسان و محیط را در برمی گیرد، تأکید می شود. در این گرایش به مقوله فرهنگ، اندوخته ها و داشته های آن با توجه به محیط زندگی آن به انسان فرهنگ مدار توجه می شود.

جغرافیدانان انسانی یا به طور خاص جغرافیدانان فرهنگی، علاقه مندند تفاوت فرهنگ ها را از مکانی به مکانی دیگر بررسی کرده و علت تفاوت ها را دریابند. این جغرافیدانان از طریق کنکاش ها و بررسی های لازم به تشریح مکان های مختلف سطح زمین و تبیین علل ناهمگونی فرهنگی در مکان های مختلف پی می برند و با تبیین الگوهای فضایی فرهنگ ها در زمان و مکان های مشخص راهکارهای بهره مندی از آن را برای نیل به توسعه ارائه می دهند. گرچه جغرافیای فرهنگی در کشورهای غربی با توجه به غنای یافته های جامعه شناسی،

انسان‌شناسی، مردم‌شناسی و به‌خصوص سایر شاخه‌های جغرافیای انسانی از نظر کمی و کیفی مراحل تعالی خود را می‌گذرانند؛ لیکن در کشورهای در حال توسعه به دلیل فقر اطلاعاتی، جغرافیای فرهنگی چندان مورد استقبال واقع نشده و به همین دلیل از اثرات مثبت اجتماعی و اقتصادی این علم که در واقع فرایندی است از علوم مرتبط انسانی، بی‌بهره هستند. در سال‌های اخیر جغرافیدانانی نظیر «مایک گرنگ»، «جردن» و «روانتری» اثرات ارزشمندی در این زمینه به جامعه علمی عرضه کرده‌اند.

جغرافیای فرهنگی یکی از شاخه‌های اصلی و نظام‌مند جغرافیای انسانی است که به مطالعه مقوله فرهنگ در ارتباط با زمینه‌ها و یا گرایش‌های خاص جغرافیا، از دیدگاه این علم می‌پردازد. می‌توان گفت در این شاخه از جغرافیا، به تفاوت‌ها و تغییرات فضایی مؤلفه‌هایی که در رابطه با پدیده‌های فرهنگی در طول زمان و در ارتباط با مکان‌ها و فضاهای مختلف شکل می‌گیرد، پرداخته می‌شود. آنچه از فرهنگ برای جغرافیدان اهمیت دارد، مطالعه و تأکید بر الگوها و ابعاد فضایی فرهنگ است که در چشم‌اندازهای جغرافیایی نمود پیدا می‌کند.

تاکنون جغرافیای فرهنگی با رویکردهایی مختلفی از سوی تعدادی از جغرافیدانان پیگیری شده است ولی این شاخه از جغرافیای انسانی به تحقیقات بیشتری در این زمینه نیاز دارد و به نظر می‌رسد که مقالات و کتب ارائه شده پاسخگوی بهره‌مندی از این شاخه نباشد؛ لذا هدف اصلی در این نوشتار مقدمه‌ای است بر شناخت هر چه بیشتر ماهیت، قلمرو، هدف و روش بررسی دیدگاه‌های ارزشمند جغرافیدانان فرهنگی در مورد این رشته از جغرافیای انسانی. بر این اساس، ابتدا به تبیین مفاهیم مرتبط و نزدیک به این شاخه از جغرافیای انسانی توجه شده است، سپس با مروری بر ادبیات موجود و مکاتب عمده تحلیلی از جغرافیای فرهنگی، به روش‌های علمی جغرافیای فرهنگی که در مطالعات دقیق و علمی نواحی فرهنگی مورد استفاده قرار می‌گیرد، توجه می‌شود.

مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی

مفهوم فرهنگ یکی از مفاهیم پرکاربرد و در عین حال سهل و ممتنع در علوم انسانی و

اجتماعی است. برخی از رشته‌های دانشگاهی همچون انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، ارتباطات اجتماعی و ... قرابت بیشتری با مفهوم فرهنگ دارند، لذا به دلیل کاربرد بودن این مفهوم در این رشته‌های دانشگاهی، تعاریف متعددی از سوی اندیشمندان این حوزه‌ها ارائه شده است. از آنجا که فرهنگ - با معنای کلی و عام آن - به مثابه شکل‌دهنده زندگی اجتماعی و رفتار انسان می‌باشد، لذا در علوم انسانی و اجتماعی مطالعات مربوط به فرهنگ در متن «جامعه» و «گروه‌های» انسانی دنبال می‌شود. به عبارت دیگر، یکی از ملزومات به وجود آمدن فرهنگ، شکل‌گیری جامعه و گروه اجتماعی است. از جمله ویژگی‌های مهم یک فرهنگ، ریشه‌دار بودن و خاستگاه اجتماعی است. اگر فرهنگ را ساختی اجتماعی بدانیم، آنگاه سرنوشت هر فرهنگی به سرنوشت جامعه یا گروهی که آن فرهنگ را پدید آورده و پایدار است، بستگی تام دارد. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۱۸۱) می‌توان انتظار داشت شکل‌گیری گروه خاص اجتماعی، فرهنگ ویژه‌ای را در پی خواهد داشت و بالعکس اشاعه فرهنگ خاصی می‌تواند گروه اجتماعی معینی را به وجود آورد. به همین دلیل است که این دیدگاه‌های مختلف در حوزه‌های علمی و فرهنگی به همراه شرایط زمانی، تعریف فرهنگ را دچار مشکل و پیچیدگی کرده است.

در غرب دوگونه برداشت و طرز تلقی از فرهنگ به عمل آمد. افرادی همچون «کنت» و «اسپنسر» با تلقی «امور انسانی مانند امور طبیعی هستند با پیچیدگی بیشتر»، فرهنگ را به مثابه یک مقوله طبیعی می‌پنداشتند که از روش تجربی و مشاهده کسب می‌شود؛ اما در مقابل این دیدگاه، اندیشمندانی به مقابله برخاستند. این افراد به فرهنگ و امور انسانی، نگاهی غیرمادی داشته و فرهنگ را از سنخ «معنوی و امر روحی» به عنوان جوهر واحدی که پدیده انسانی را از پدیده طبیعی متمایز سازد، اشاره داشتند. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۵۶) به عبارت دیگر از نظر این افراد، وجه تمایز پدیده‌های انسانی از پدیده‌های طبیعی و مادی، «معنا» بوده و کشف آن فقط از روش تفسیری و هرمنوتیکی حاصل می‌شود. ریشه و منشأ این دیدگاه را باید در کشور آلمان جستجو کرد. در واقع روش‌ها به روش‌های هرمنوتیک

نزدیک می‌شوند و مفاهیم طرفداران فلسفه اثباتی (پوزیتیویسم) را - که در گذشته حاکم بوده - رد می‌کنند. (کلاوال، ۱۳۷۶: ۱۰۴)

در مجموع تعاریف فرهنگ به اجزا و عناصر فرهنگی اشاره شده است که عبارتند از: دانش، هنر، ارزش‌ها، رفتارها، نگرش‌ها، ایدئولوژی، آداب و رسوم، سنت‌ها، عقاید و زبان. در این تعاریف واژگان متعددی هستند که از آنها مفهوم فرهنگ مستفاد می‌شود. به نظر می‌رسد یکی از راه‌های بهینه برای یافتن وحدت رویه، وجوه مشترکی است که در این واژگان یا مفاهیم به چشم می‌خورد. خصیصه‌های فرهنگ در رابطه با جامعه و به‌خصوص جغرافیای فرهنگی ویژگی‌هایی دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ۱. همهٔ جوامع بشری به یک فرهنگ وابسته‌اند ۲. فرهنگ هر قوم و ملتی، ویژهٔ خود آنها و منحصر به فرد است. بنابراین هر فرهنگی در داخل یک مکان معین رشد می‌کند ۳. فرهنگ در تمام ابعاد و شئون زندگی اعم از فردی، اجتماعی، مادی و معنوی انسان تظاهر می‌کند ۴. فرهنگ امری اکتسابی، قابل انتقال و آموختنی است ۵. فرهنگ در جامعه عهده‌دار قوام، همگرایی و یگانگی اجتماعی است ۶. فرهنگ‌ها در یکدیگر رسوخ می‌کنند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند. به‌طوری که فرهنگی که از ارزش‌های غنی برخوردار است، اثر بیشتری بر سایر فرهنگ‌ها دارد ۷. فرهنگ‌های مبتنی بر اصول و ضوابط صحیح اخلاقی و انسانی، دوام و پایداری بیشتری دارند ۸. در عصر ارتباطات و اطلاعات جهانی، رسانه‌های جمعی، فرهنگ خاصی را به مخاطبان و مردم جهان القا می‌کنند و گسترش و اشاعه آن را تسریع می‌کنند ۹. فرهنگ‌ها مراحل رشد، بلوغ و پیری را طی می‌کنند و نهایتاً متحول شده و یا در فرهنگ‌های دیگر خودشان را نشان می‌دهند ۱۰. مردم در اشاعه و تحول فرهنگ‌ها تأثیرگذارند؛ به نحوی که آنان با تمایل و پابندی به بخش‌هایی از فرهنگ مورد علاقه‌شان، به دوام یا عدم‌تداوم یا اقتباس از دیگر فرهنگ‌ها کمک می‌کنند. بنابراین این احساس علاقه در جوامع مختلف یکسان نیست.

مفهوم فرهنگ در جغرافیا

فرهنگ در جغرافیا، هم به منزلهٔ شیوهٔ زندگی؛ شامل عقاید، نگرش‌ها، زبان‌ها، عادات،

نهادها و ساختارهای قدرت و هم دربرگیرنده عملکردهای فرهنگی نظیر شکل‌های مختلف هنری، نصوص، معماری، کالاهای تولید انبوه و... می‌باشد. در این تعریف، فرهنگ، همه چیز یک گروه از مردم محسوب می‌شود. لذا از آن با عنوان نظام فرهنگی نام می‌برند. (شکویی، ۱۳۷۵: ۳۳۸)

فرهنگ از نظر جغرافیدانان فرهنگی این‌گونه تعریف شده است: «فرهنگ الگوهای رفتار آموخته شده انسانی را که در قالب مقاومی شکل می‌گیرد، بیان می‌کند و به واسطه آن، ایده‌ها و تصورات از یک نسل به نسل دیگر یا از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود.» (هاگت، ۱۳۷۳: ۶) در این تعریف، آن بخش از فرهنگ که به صورت رفتار در طول زمان شکل می‌گیرد و موجب تغییر و تحولاتی در نواحی مختلف سطح زمین می‌شود، مورد نظر جغرافیدانان فرهنگی است. در واقع گروه‌های انسانی که در مکان‌های متفاوت زندگی می‌کنند، در خلق فرهنگ‌های گوناگون در نواحی مختلف نقش عمده دارند و این موضوع در قالب الگوهای فضایی فرهنگی می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد. البته در اینجا الگوهای فضایی فرهنگ، شکل خاصی از پراکندگی‌ها، همگرایی‌ها، واگرایی‌ها، تفاوت‌ها و تشابهات فرهنگی است که قادر است در یک قالب شناخته‌شده، تبلور یابد و به صورت دستورات عملی ارائه شود و در بررسی‌ها، مورد استفاده قرار گرفته و در امر توسعه مفید باشد.

در جغرافیا، از دهه ۱۹۲۰ به مدت بیش از شش دهه، به‌طور مسلّم فرهنگ به عنوان «شیوه زندگی» (Gibson & Waitt, 2009: 411) یک گروه از انسان‌ها تعریف شده است. نحوه زندگی انسان‌ها که در یک مکان جغرافیایی متمرکزند، وابسته به یک نظام فرهنگی است که اشتراکات و مشابهت‌های عناصر نظام فرهنگی آنها از علل مهم در شکل‌گیری گروه‌های فرهنگی در آن مکان خاص می‌باشد که در قالب «الگوهای فضایی آ» به‌وجود آمده است. مفهوم الگوی فضایی به بررسی تفاوت‌ها و تشابهات میان یک ناحیه با ناحیه دیگر، اشاره دارد. (جردن؛ راونتری، ۱۳۸۰: ۸ و ۱۱ - ۱۰)

-
1. Life Style
 2. Spatial Pattern

فرهنگ همواره تغییرپذیر و در حال تحول است که در این زمینه دو عامل بیش از همه مؤثر می‌باشد: الف. اختراع و نوآوری، که با اخذ این‌گونه نوآوری‌ها از فرهنگ‌های بیرون از ناحیه، شکل و نوع زندگی را تغییر می‌دهد ب. پراکندگی جغرافیایی فرهنگ‌ها که در نتیجه برخورد دو فرهنگ، دو جامعه و یا تماس مردم نواحی مختلف، انتشار جغرافیایی رخ می‌دهد. بدین جهت هم‌رنگی و هم‌سازی مردم یک جامعه از طریق فرهنگ میسر است و فرهنگ هر مکان وحدت خاصی به قلمرو خود می‌بخشد. (شکویی، ۱۳۷۱: ۱۲۴ - ۱۲۳)

با توجه به پیچیدگی و همه چیز شمول بودن فرهنگ، زیست‌شناس انگلیسی، «جولیان هاکسلی» ساده‌ترین مدل مربوط به روش شناخت اجزای فرهنگ را پیشنهاد کرده است. این مدل سه جزء دارد که در واقع می‌توان واقعیت‌های فرهنگ‌ها را براساس آنها سنجید که عبارتند از: واقعیت‌های ذهنی، واقعیت‌های اجتماعی و واقعیت‌های فنی. محوری‌ترین و مقاوم‌ترین عناصر یک فرهنگ واقعیت‌های ذهنی است که عبارتند از: مذهب، زبان، سحر و فولکور، سنت‌های هنری و نظایر اینها. این واقعیت‌ها اساساً ذهنی و انتزاعی هستند و به توان، نیروی تفکر و ساختن ایده، ارتباط دارند و تصورات و ایده‌آل‌ها را در برابر دیگر ارزش‌های فرهنگی شکل می‌دهند. واقعیت‌های اجتماعی عبارتند از: جنبه‌های فرهنگی که به ارتباطات بین افراد و گروه‌ها مربوط می‌شود. در سطح فردی عبارتند از: ساختمان خانواده، رفتار جنسی و تولید مثل و تربیت فرزند و از لحاظ گروهی عبارتند از: سیستم‌های سیاسی و تعلیم و تربیت. واقعیت‌های فنی عبارتند از: تجلیات مادی فرهنگ که گاهی اوقات، بار فرهنگی^۲ نامیده می‌شوند و عبارتند از: تکنولوژی مادی هر گروه که احتیاجات پایه مانند غذا، مسکن، حمل و نقل و نظایر آن را تأمین می‌کنند. سیستم‌های بهره‌برداری از زمین، تولیدات کشاورزی و ابزار و پوشاک با طرح معین، از مصادیق آنها هستند. (هاگت، ۱۳۷۳: ۹ - ۷)

در جغرافیا مفهوم فرهنگ برای جغرافیدان شامل همه پیشرفت‌ها و تکامل جوامع انسانی از نظر تکنیک و فن، تحقیق و مطالعه، تأسیسات و سازمان‌های انسانی، سیستم‌های اقتصادی،

1. Julian Haxely
2. Cultural Freight

۱۶۲ ❖ نامه پژوهش فرهنگی

مسئله تولید، توزیع و مصرف، بازاریابی، سازمان‌های سیاسی و عقاید و افکار مذهبی است. (شکویی، ۱۳۷۱: ۲۶) بدیهی است مؤلفه مدیریت در این مقوله از اهمیت زیادی برخوردار است و جای خالی آن در این تعریف دیده می‌شود؛ چون شکوفایی هر فرهنگ و تمدنی با برنامه‌ریزی، سازماندهی و رهبری صورت می‌پذیرد.

از آنجا که فرهنگ مرتبط با جمعیت انسانی یا به عبارتی دیگر جوامع انسانی است، لازم است این جوامع از نظر توزیع مکانی و فضایی مورد بررسی قرار گیرند. بنابراین جغرافیای فرهنگی، ویژگی‌ها و خصیصه‌های فرهنگی جوامع مختلف انسانی را که در نواحی مختلف در قالب مکانی - فضایی شکل گرفته‌اند مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد.

در جغرافیا، فرهنگ به عنوان «نحوه زندگی» یک گروه از انسان‌ها تعریف شده است. (پوراحمد، ۱۳۸۶: ۲۷۲) بدین معنا که براساس یک‌سری ویژگی‌های جمعیتی نظیر درآمد، مسکن، غذا، میزان جرم و جنایت و آموزش و پرورش، می‌توان به کیفیت و سطح زندگی مردم یا یک گروه جمعیتی که منعکس‌کننده نحوه زندگی آنهاست، پی برد. واژه «زندگی» به معنای زندگی در جامعه است و نحوه زندگی به معنای زندگی در یک محیط اجتماعی است که فرهنگ‌پذیری فرد از جامعه را میسر می‌سازد. برخی از ویژگی‌های جمعیتی که به آنها اشاره شد، عاملی برای ورود یا عدم‌پذیرش توسط گروه‌های فرهنگی در جامعه می‌باشد. به عبارت دیگر، عامل محدودیت و گاه عامل ارتقای فرهنگ فرد به سطوح بالای زندگی براساس ویژگی‌های جمعیتی رخ می‌دهد. به طوری که این عوامل در تعامل و تبادل تجربیات، تصورات و عقاید افراد جامعه با یکدیگر مؤثر هستند. به همین دلیل فرهنگ را می‌توان به عنوان روش زندگی تلقی کرد. باید توجه داشت که همه فرهنگ‌ها برای همه جوامع قابل اعتبار و پذیرش نیستند و وجود برخی فرهنگ‌ها که در جوامع خود معتبر و گاهی مقدس هم هستند، ممکن است در جوامع دیگر مورد توجه قرار نگیرد و حتی ضدارزش فرهنگی تلقی شود.

وجه مشترک فرهنگ در علوم اجتماعی و جغرافیا را این‌گونه می‌توان بیان کرد که از

یک‌سو فرهنگ با جامعه انسانی گره خورده است و شکل‌گیری و تولید فرهنگ، اساساً وابسته به شکل‌گیری جامعه دارد و از سوی دیگر اصولاً هر جامعه‌ای در بستری از جغرافیا و در قلمروی خاص سرزمینی شکل می‌گیرد و دوام می‌یابد. در واقع فرهنگ حاصل و پیامد جغرافیا یا به عبارت مشخص‌تر، مکان و فضا به عنوان بستر زندگی انسانی و تاریخ یا به شکل روشن‌تر، زمان می‌باشد که منجر به شکل‌گیری فرهنگ می‌شوند. بنابراین بدون جغرافیا و تاریخ، فرهنگ به وجود نمی‌آید. به عبارت دیگر برای اینکه به درک فرهنگ نزدیک شویم نیاز به منشأ تاریخی و گذشته آن داریم که در ظرف تاریخ می‌گنجد و نیز برای شناخت کامل فرهنگ به بسترهای مکانی و اینکه در «کجا» و چه «حوزه‌ای» شکل گرفته است، به شدت نیازمندیم. بر همین مبنای علمی، در بررسی‌های مربوط به جغرافیای فرهنگی، محیط زیست اجتماعی به همراه فضا و سرزمین مربوط به آن مطالعه می‌شود؛ به نحوی که تفاوت‌های فرهنگی نواحی مختلف در قالب عناصر فرهنگی همچون: زبان، ایدئولوژی، دین، نظام ارزش‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند.

رابطه جغرافیا و فرهنگ

جغرافیا و فرهنگ رابطه‌ای وثیق و عمیق دارند. انسان خود را متعلق به سرزمینی می‌داند که در آن رشد یافته و به آن تعلق پیدا کرده است. او گروه و جامعه خود را با ویژگی‌ها و عناصر فرهنگی می‌شناسد و خود را عضو آن می‌داند. از این‌رو انسان‌ها در شرایط فرهنگی و جغرافیایی خاص و تحت تأثیر عوامل جغرافیای سرزمینی هویت می‌یابند و از طریق آنها متمایز می‌شوند. از نظر روان‌شناسان اجتماعی تغییرات فرهنگی از عواملی همچون تغییر محیط جغرافیایی، تغییر حکومتی - سیاسی و عامل جمعیت به وجود می‌آید. (روح‌الامینی، ۱۳۷۴: ۲۸) پس هویت هر ملت را باید در تاریخ و جغرافیای آن جستجو کرد؛ چرا که این دو از عوامل مهم هویت‌ساز هستند. از نظر «نیچه» نیز فهم هویت، مستلزم نگاه مبتنی بر زمان و مکان است. (عاملی، ۱۳۸۵: ۱۴)

در جهان‌بینی اسلامی بر سیر در آفاق - به‌مثابه مکان و جغرافیا - تأکید شده است. در آیه ۲۰ سوره عنکبوت به این موضوع اشاره شده است «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است سپس [باز] خداست که نشأه آخرت را پدید می‌آورد؛ خداست که بر هر چیزی تواناست.» این امر بدین معناست که برای فهم فرهنگ‌ها نیاز به حرکت و شناخت نواحی گوناگون فرهنگی روی زمین است و از این طریق می‌توان به رشد و بالندگی فکری و معنوی رسید. هدف از سیر در زمین و مکان‌های مختلف آن و نیز مطالعه تاریخ و سرنوشت اقوام و فرهنگ گذشتگان، شناخت، عبرت گرفتن و ارتباط با سایر فرهنگ‌ها در قالب ارتباطات میان فرهنگی است که از موضوعات مورد توجه اسلام است. براساس همین آموزه قرآن، اندیشمندان مسلمان به تحقیق در جغرافیای انسانی سایر ملل علاقه نشان داده و تحقیق کردند. تحقیق ما للهنا ابوریحان بیرونی نمونه کامل تحقیقات مسلمین در زمینه جغرافیای انسانی و فولکلور است. (ابن‌الفقیه، ۱۳۴۹: ۱۰)

برای درک یک ناحیه فرهنگی که دارای ویژگی‌های مشابه و مشترک فرهنگی است، ناگزیر از مطالعات جغرافیایی هستیم. فرهنگ‌ها برای خود قلمرو و محدوده‌ای دارند و در یک محدوده خاص جغرافیایی و به صورت ناحیه یکپارچه در آن رشد و تکوین می‌یابند. انسان با فرهنگ خود در شکل‌پذیری و نقش‌یابی مکان‌ها تأثیرگذار می‌باشد. به‌طوری که فرهنگ‌های مختلف مکان‌های خاص خود را می‌سازند و کارکردهایی متناسب با آن فرهنگ به آن می‌بخشند. نقش‌پذیری مکان‌ها تابعی از تصمیمات انسان است و این تصمیمات متأثر از الگوهای فرهنگی اوست. بنابراین فرهنگ از عوامل مهم افتراق مکان‌هاست. (رضوانی؛ احمدی، ۱۳۸۸: ۵۶)

همچنین عوامل جغرافیایی همچون اقلیم، زمین، ارتفاع و غیره بر تفاوت‌ها و تنوع‌های فرهنگی اثر می‌گذارند و ناحیه فرهنگی خاصی را به‌وجود می‌آورند. چنین تفاوت‌هایی را می‌توان در اثرات اقلیم یک منطقه مشاهده کرد. تکنیک‌ها و شیوه‌های به‌کار گرفته شده در

جغرافیای فرهنگی؛ تبیین نظری و روش‌شناختی ... ❖ ۱۶۵

سال دوازدهم، شماره سیزدهم، بهار ۱۳۹۰ ❖

کشت و کار (دامداری، صنایع دستی و غیره) تحت شرایط خاص اقلیمی بر اثر مرور زمان و استفاده طولانی توسط مردم تبدیل به یک عامل فرهنگی می‌شوند و آنگاه این عوامل فرهنگی با سایر عوامل فرهنگی، اجتماعی - اقتصادی مرتبط می‌شوند و حتی ممکن است تبدیل به یک باور شوند. (پاپلی یزدی؛ لباف خانیکی، ۱۳۷۶: ۷۴) اثرات طبیعت را نیز نمی‌توان در سن ازدواج نادیده گرفت. جغرافیا یکی از عوامل تأثیرگذار در سن بلوغ است و به تناسب شرایط جغرافیایی، محیط اجتماعی و خانوادگی نوسان پیدا می‌کند. بر این اساس می‌توان در نواحی گوناگون انتظار داشت تا ویژگی‌های فرهنگی معینی در امر ازدواج رخ دهد.

جغرافیای هر مکان نیز تحت تأثیر فرهنگ و اجزا و عناصر آن مثل اعتقادهای دینی، هنر، فناوری، ارزش‌ها، سیاست و اقتصاد است. اینکه انسان خانه خود را از چه مصالحی بسازد، در قسمت‌های گوناگون آن چه نمادهایی به کار برد، اعتقادات و ارزش‌های خود را چگونه در کالبد و فضای درون آن به کار گیرد و از چه هنرهایی برای تزئین فضای داخلی یا بیرونی آن استفاده کند، نمونه‌ای از اثر فرهنگ بر مکان و بستر زندگی یا همان جغرافیا است. (رضوانی؛ احمدی، ۱۳۸۸: ۵۳)

بنابراین از یک‌سو، فرصت‌ها و محدودیت‌های ناشی از محیط جغرافیایی و طبیعی، بلاشک در نوع معیشت، سبک زندگی و در واقع فرهنگ آن مکان تأثیرگذار است. به‌گونه‌ای که تک تک عناصر فرهنگ یک سرزمین از شرایط جغرافیایی و اقتضانات محیط اثر می‌پذیرد و در طول زمان به مثابه صورتی از سبک زندگی و هویت فرهنگی هر قوم و ملتی، جلوه می‌نماید و از سوی دیگر، فرهنگ با تمام ویژگی‌ها و عناصر آن همچون روحی در کالبد خاکی یک سرزمین و قلمرو جغرافیایی دمیده می‌شود و هویت می‌آفریند.

ماهیت جغرافیای فرهنگی

گرچه در ماهیت و تعریف جغرافیای فرهنگی وحدت نظر وجود ندارد، لیکن براساس

نگرش‌ها و دیدگاه‌های جغرافیدانان پیشرو این حوزه از جغرافیا همچون «فردریش راتزل»^۱ آلمانی و «کارل ساور» امریکایی می‌توان گفت که جغرافیای فرهنگی یکی از شاخه‌های جدید جغرافیای انسانی است که به مطالعه فرهنگ‌های گوناگون در ارتباط با مکان و سرزمین آنها می‌پردازد و به الگوهای فضایی و تفاوت‌های مکانی فرهنگ توجه نشان می‌دهد.

فردریش راتزل (۱۹۰۴ - ۱۸۴۴) بنیانگذار جغرافیای انسانی که خود تحت تأثیر یافته‌های «کارل ریتز» بود، در کتاب معروف خود به نام *فضای حیاتی*^۲، به نیاز گروه‌های انسانی به واحدهای فضایی برای فعالیت می‌پردازد. او به مطالعه فرهنگ‌های انسانی در سطح زمین و تفاوت‌های فرهنگی مکان‌ها پرداخت که اولین مطالعات مربوط به جغرافیای فرهنگی را در آلمان بنیان نهاد. راتزل در کتاب دیگر خود، با نام *جغرافیای انسانی* به بررسی نحوه تأثیرگذاری عوامل محیط طبیعی بر شکل و وسعت سکونتگاه‌ها پرداخت.

سابقه این شاخه از جغرافیای انسانی به اواخر قرن نوزدهم در آلمان و اوایل قرن بیستم در امریکا می‌رسد. دو دیدگاه مهم در شناخت بیشتر ماهیت و مرزهای جغرافیای فرهنگی مؤثر بوده است که عبارتند از:

۱. دیدگاه نشأت گرفته از جغرافیای آلمان که جغرافیای فرهنگی را «معادل جغرافیای انسانی سنتی کلاسیک» می‌داند و روابط متقابل محیط با فرهنگ گروه‌های انسانی و همه مظاهر و پیامدهای گوناگون مادی و مکانی، فضای ناشی از این مناسبات را موضوع جغرافیای فرهنگی می‌شناسد.

۲. دیدگاهی که در مکتب جغرافیایی برکلی امریکا قوام یافته است و جغرافیای فرهنگی را همانند جغرافیای اقتصادی، جغرافیای شهری و ... «زیرشاخه‌ای از جغرافیای انسانی» تلقی و تعریف می‌کند. هر چند که این دیدگاه نیز موضوع جغرافیای فرهنگی را «روابط و مناسبات متقابل محیط و فرهنگ گروه‌های انسانی» تعریف می‌کند. ولی برخلاف دیدگاه نخست، در این برداشت، فرهنگ به معنای خاص، مورد نظر بوده و به زمینه‌هایی

1. Friedrich Ratzel
2. living space

جغرافیای فرهنگی: تبیین نظری و روش‌شناختی ... ❖ ۱۶۷

چون ایدئولوژی، دین و ارزش‌های قومی، ملی و عمومی محدود است و جنبه‌های اقتصادی - سیاسی، فنی و تمدنی فرهنگ را در حاشیه و به صورت فرعی مورد توجه قرار می‌دهد. (جردن؛ راونتری، ۱۳۸۰: ۱)

در جغرافیای انسانی که در این نوشتار مورد بحث است، موضوعاتی همچون فرهنگ، سیاست، اقتصاد و ... از دیدگاه جغرافیا مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این رابطه، جغرافیای فرهنگی را می‌توان یکی از شاخه‌های جغرافیای انسانی با رویکرد موضوعی تلقی نمود؛ چون در مورد یک موضوع مشخص تمرکز دارد و به موضوع فرهنگ، ویژگی‌ها و الگوهای فضایی آن در مکان‌ها می‌پردازد که به نوعی بررسی موضوعی قلمداد می‌شود.

در این شاخه از جغرافیای انسانی، مطالعه تغییرات فضایی و مکانی فرهنگ، روابط جغرافیایی نواحی فرهنگی با یکدیگر و تشابهات و تمایزات بین آنها مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرد. بنابراین هدف جغرافیای فرهنگی، شناخت، شرح و بیان تفاوت‌ها و روابط نواحی فرهنگی در ابعاد ناحیه‌ای، ملی و فراملی بر مبنای عناصر فرهنگی است. از این رو همچنان‌که عوامل محیط طبیعی در نواحی جغرافیایی یکسان و یکنواخت نیست، نواحی فرهنگی نیز دارای تفاوت و افتراق است.

جغرافیای فرهنگی یکی از شاخه‌های سیستماتیک و نظام‌مند از جغرافیای انسانی است. جغرافیای فرهنگی دانشی ترکیبی است که از مطالعات و دیدگاه‌های دو حوزه فرهنگ و محیط طبیعی استفاده می‌کند. جغرافیای فرهنگی به تفاوت‌ها و تغییرات فضایی زبان، نظام‌های اقتصادی، شکل‌های حکومتی، رابطه‌ها، ادراک‌ها و دریافت‌های محیطی و سایر مؤلفه‌های بی‌شمار فرهنگی دیگر می‌پردازد. جغرافیدانان فرهنگی معتقدند که کلیت و صورت فرهنگ نمی‌تواند بدون مراجعه به محیطی که در آن شکل گرفته‌اند، کاملاً درک شوند. همین‌طور جغرافیدانان فرهنگی به تجزیه و تحلیل‌های زمینی همچون مطالعات آب‌وهوا، گیاهان، خاک و زندگی حیوانی می‌پردازند و اینها را در مطالعات خود وارد می‌کنند؛ زیرا، این عناصر روی فرهنگ اثر گذاشته و به تشریح الگوهای فرهنگی کمک می‌کنند. (Pitzl, 2004: 43)

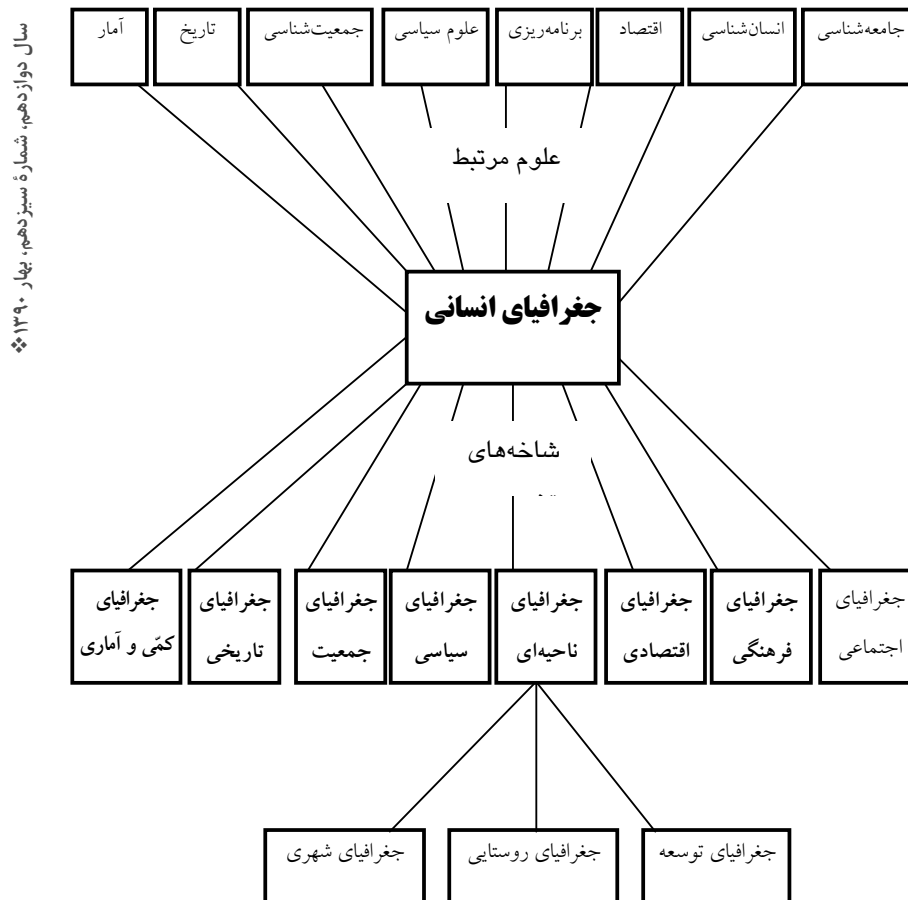
جغرافیای فرهنگی بر توصیف و تجزیه و تحلیل نحوه تفاوت و یکسانی در زبان، مذهب، اقتصاد، حکومت و دیگر پدیده‌های فرهنگی از مکانی به مکان دیگر تکیه دارد. در واقع جغرافیای فرهنگی بیش از آنکه [صرفاً] به محیط زیست انسان معطوف باشد، تکیه بر فرهنگ انسان دارد. (جردن؛ راونتري، ۱۳۸۰: ۱۱ - ۱۰) بنابراین جغرافیای فرهنگی آن بخش از جغرافیاست که فرهنگ را در مفهوم کلی و عام آن یعنی «دستاوردهای بشری» و «دستاوردهای اجتماعی انسان» می‌نگرد. در واقع فرهنگ در جغرافیا گستره وسیعی از دانش، هنر، ارزش‌ها، اقتصاد و معیشت، دین، آداب و رسوم و ایدئولوژی را شامل می‌شود و به این مؤلفه‌های فرهنگ به صورت «یک مجموعه و کل نظام‌مند» نگریسته می‌شود و مباحث نسبتاً جامعی از آنها ارائه می‌شود.

از تعاریف چنین برمی‌آید که جغرافیای فرهنگی دانشی میان‌رشته‌ای است که به بررسی علل شکل‌گیری، تفاوت‌ها، الگوها و نحوه پراکندگی فرهنگ‌ها تحت یک نظام فرهنگی در بستر مکان (جغرافیا) و در ارتباط با زمان (تاریخ) می‌پردازد و هدف آن شناخت و تبیین همگونی‌ها و ناهمگونی‌های فرهنگی یا به عبارت دیگر همسانی یا تنوع فضایی مکانی فرهنگ‌هاست.

قلمرو و چارچوب مطالعاتی در جغرافیای فرهنگی

نمی‌توان جغرافیای فرهنگی را حوزه علمی جدا و مستقلاً در نظر گرفت. کسانی که به این رشته روی آورده‌اند، الزاماً در تحقیقات خود با کسانی که به تحقیقات اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی مشغولند یا با کسانی که به شهرها و روستاها می‌پردازند، مواجه خواهند شد. روابط میان رویکردهای فرهنگی و دیگر رشته‌ها به این بستگی دارد که ما روابط میان فرهنگ و دیگر جنبه‌های واقعیت را چگونه درک کنیم. (کلاوال، ۱۳۷۶: ۱۰۷ - ۱۰۶)

در شکل زیر شاخه‌های تخصصی رشته جغرافیای انسانی و همچنین علوم مرتبط با این رشته نشان داده شده است.



جغرافیای انسانی: برخی از شاخه‌های تخصصی و ارتباط آن با رشته‌های علمی وابسته

چالش‌های مربوط به پست‌مدرنیسم از دهه ۱۹۸۰ شروع شده و در عصر جغرافیای پست‌مدرن، مرزهای رشته‌های علمی فرو می‌ریزد و یک نهضت میان‌رشته‌ای نظیر شاخه‌های مختلف جغرافیای انسانی زمان ما به وجود می‌آید. (شکویی، ۱۳۸۱: ۶۶) برخی دیگر از شاخه‌های جغرافیای انسانی که متأثر از پست‌مدرنیسم به وجود آمده‌اند عبارتند از: جغرافیای فراغت، جغرافیای جنسیت و جغرافیای ورزش.

سیر تحول جغرافیای فرهنگی قدیم

جغرافیای فرهنگی آنگلو - امریکایی (اروپایی - امریکایی) از نظر آکادمیک، گذشته‌ای غنی و با پشتوانه دارد که به اوایل قرن بیستم در ایالات متحده و قبل از آن به اواخر قرن نوزدهم به مردم‌شناسی آلمان برمی‌گردد. تا قبل از دهه ۱۹۸۰ جغرافیدانان فرهنگی معدودی در انگلستان بودند. دو دهه بعد، یعنی در اواخر دهه ۱۹۹۰ در یک تحول قابل ملاحظه با توسعه مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی فرهنگی در حوزه علوم اجتماعی مطرح شد. از این تاریخ، جغرافیای فرهنگی یکی از محبوب‌ترین حوزه‌های مطالعاتی جغرافیا در بریتانیا شد. این دوره‌ای است که توجه اندیشمندان علوم اجتماعی به «معنا» و «فرهنگ» معطوف شد، این تحول و چرخش، مطالعات و تحقیقات عمیقی را در این شاخه موجب شد. در بخش‌های بعد به نحوه توسعه و گذشته جغرافیای فرهنگی به اختصار خواهیم پرداخت. اما ابتدا به سیر تحولی آن یا به توسعه این شاخه در ایالات متحده، نظر اجمالی داشته باشیم. جغرافیای فرهنگی در ایالات متحده، از زمان شکل‌گیری آن طی دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰، تحت نفوذ «کارل ساور» و شاگردانش در دانشگاه‌های کالیفرنیا و برکلی بود. تحت قدرت نفوذ کارل ساور، مجموعه رویکردها و دیدگاه‌های منسجمی برای تحقیقات در زمینه جغرافیای فرهنگی شکل گرفت که این دیدگاه‌ها در قالب مکتبی به نام مکتب برکلی پدیدار شد. با توجه به اهمیت کارل ساور در بنیانگذاری این شاخه از جغرافیای انسانی، لازم است مواردی در خصوص دیدگاه‌های وی مطرح شود. هنگامی که کارل ساور طی سال‌های ۱۹۲۰ در دانشگاه برکلی شروع به مطالعات و تحقیقات نمود، مدعی شد که فرهنگ‌ها تحت تأثیر طبیعت بوده و فرهنگ‌ها در بستر طبیعی به وجود می‌آیند و در نهایت جغرافیای فرهنگی نواحی را شکل می‌بخشد. مثلاً در آب و هواهای گرم و یا سرد، جوامع توسعه یافته و تکامل یافته که از فرهنگ زیستی غنی برخوردار هستند، نسبت به مناطق دارای آب و هواهای معتدل، کمتر پدید می‌آیند. (Warf, 2006: 70-71) هرچند ساور به طبیعت و اثرات آن در زندگی انسان بی تفاوت نبود؛ لیکن وی با پارادایم جبر محیطی مخالف بود. ساور به فرهنگ

به عنوان عامل و به طبیعت به مثابه بستر زندگی می‌نگریست.

در جغرافیای فرهنگی سنتی، روابط مردم، سکونت‌گاه و محیط‌های طبیعی قویاً مورد تأکید بوده است. اصطلاح «بوم‌شناسی فرهنگی»، نیز به این روابط و تعامل اشاره دارد. در جغرافیای فرهنگی تشخیص قلمروهای فرهنگی با مفاهیمی همچون «حوزه فرهنگ» و «ناحیه فرهنگ» برای شناخت از طریق خصیصه‌های فرهنگی مشترک آن قلمروها، به‌کار برده می‌شود. (Matthews & Herbert, 2008: 65) با توجه به این موضوعات، جغرافیدانان فرهنگی به‌طور سنتی الگوهای ناحیه‌ای و پیدایش و تکوین آنها را در طول زمان محور توجه خود قرار داده‌اند. (راونتری؛ جردن، ۱۳۸۰: ۴۲)

در رویکردهای فرهنگی، تحقیقاتی که به فهرست‌برداری از عناصر مادی فرهنگ اختصاص یافته‌اند، غالباً به گذشته توجه دارند و به همان اندازه به خصوص با ظهور مدرنیزاسیون تفاوت تکنیکی در نمایش و بیان فرهنگ‌ها تظاهر می‌نماید. (کلاوال، ۱۳۷۶: ۱۰۴) در تحقیقاتی که در نیمه نخست قرن بیستم انجام شده، برخی از جغرافیدانان تحلیل‌های خود را بر تولیدات و تظاهرات عینی فرهنگ متمرکز ساخته‌اند: پدیده‌های مصنوعی ساخت دست بشر، مسکن (بناها)، تغذیه، شیوه‌های نام‌گذاری و یاد کردن آنها، مباحث، متون و آثار هنری. (کلاوال، ۱۳۷۶: ۱۰۸) از جمله این مظاهر عینی است و حال اینکه از اواخر قرن بیستم تا به حال ضمن توجه به تجلیات عینی، بسیاری از پدیده‌های معنوی و غیرمادی در تحول مطالعات محققان این حوزه دیده می‌شود و حرف‌های بسیاری برای گفتن در زمینه ارتقای علمی این دانش دارد. از جمله این مطالعات می‌توان به نشانه‌شناسی یادمان‌های فرهنگی اشاره کرد.

در جغرافیای فرهنگی سنتی، معمولاً فرهنگ واحد مفروض است در حالی که امروزه تکثر فرهنگی در هر جامعه‌ای وجود دارد و اغلب یک فرهنگ غالب و احتمالاً چند فرهنگ تابع با گرایش‌های همسو و یا متضاد را می‌توان مشاهده کرد. (لی لی کونگ، ۱۳۸۷: ۲۳) در واقع تأکید جغرافیای فرهنگی قدیم بر تأثیر مؤلفه‌های فرهنگ بر چشم‌اندازها و نمودهای فرهنگی است که صورت‌های خارجی آنها چشمگیر است. مثلاً تأثیر دین و اعتقادهای

دینی در فضای جغرافیایی و فرهنگی تأثیرگذار است؛ اگرچه چنین مطالعاتی در مکتب جغرافیای فرهنگی کارل ساور جای دارد و پیوند عمیقی افکار او را به مطالعات چشم‌اندازهای جغرافیای فرهنگی گره می‌زند. البته این دیدگاه در اندیشه‌های «واگنر» و «میکسل» (۱۹۶۲) هم دیده می‌شود که می‌گویند «دغدغه جغرافیدان فرهنگی فقط توضیح و تبیین آثار درونی فرهنگ نیست.» (لی لی گونگ، ۱۳۸۷: ۲۱) می‌توان اضافه کرد که ضمن تبیین آثار درونی فرهنگ، نمودها و عملکردهای بیرونی که در روند تحولی جامعه نقش دارند را نباید از یاد برد بلکه باید آن را مهم‌ترین عامل جغرافیای فرهنگی قلمداد نمود.

در همین ارتباط، کارل ساور از بنیانگذاران جغرافیای فرهنگی، مطالعاتی درباره ارتباط بین سرزمین^۱ و زندگی^۲ انجام داد. مطالعات وی در این زمینه بیانگر شکل‌گیری مکان‌ها با اجتماعات گوناگون از طریق فرهنگ‌های متفاوت است. از نظر او فرهنگ‌های متفاوت، الگوها و نظام‌های مختلفی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی را به‌وجود می‌آورند. (Baldwin, 1999: 134)

در مطالعات جغرافیای فرهنگی پیش از سال‌های دهه ۱۹۸۰ موضوعات مهم چهارگانه‌ای مدنظر قرار می‌گرفت که در مکتب برکلی که متأثر از تراوشات فکری کارل ساور بود پیگیری می‌شد. این موضوعات چهارگانه عبارتند بودند از:

موضوع اول: در این موضوع نحوه اشاعه و انتشار ویژگی‌های فرهنگی در سایر نواحی مورد توجه قرار می‌گیرد. چگونگی پخش و گسترش ویژگی‌های فرهنگی نظیر پرورش گیاهان، پرورش حیوانات اهلی، ساخت و ساز گونه‌های مسکن از جمله این توجه‌ها بود که چگونگی برخورد گروه‌های فرهنگی با این مباحث مورد مطالعه قرار می‌گرفت.

موضوع دوم: مطالعه و بررسی مناطق فرهنگی مشابه بر مبنای ویژگی‌های مشترک عناصر غیرمادی فرهنگی بود. در این اصل، عناصر مادی و عینی فرهنگ در مطالعات فرع قرار می‌گرفت.

1. Land
2. Life

موضوع سوم: مطالعه و تفسیر چشم‌اندازهای فرهنگی و شناخت و فهم نحوه شکل‌گیری و توسعه تاریخی آنها و اینکه چگونه و طی چه فرایندی تبدیل به یک چشم‌انداز فرهنگی شده‌اند.

موضوع چهارم: مبحث آخر مربوط به بوم‌شناسی فرهنگی تاریخی است. در این رویکرد به نحوه ادراک مردم نسبت به محیط زیست و استفاده آنها از محیط زیست تحت شرایط فرهنگی آنها تأکید می‌شود. (Warf, 2006: 71، به نقل از فیاض) بوم‌شناسی فرهنگی به عنوان علم مطالعه تأثیرات محیط بر فرهنگ و اثر انسان از طریق فرهنگ بر اکوسیستم، به دنبال تأثیر و تأثر متقابل فرهنگ و محیط طبیعی است. در اینجا لازم است مفهوم ادراک محیطی یا «تصویر ذهنی» تبیین شود. تصویر ذهنی یا نقشه ذهنی از محیط زیست اولاً براساس ارزش‌های فرهنگی فرد صورت می‌گیرد و ثانیاً نحوه بهره‌برداری از محیط‌زیست نیز وابستگی تام به این ارزش‌های فرهنگی دارد. در واقع درک مردم از منابع موجود در محیط‌زیست و گزینش و عدم‌گزینش بهره‌برداری‌های محیطی براساس ذهنیات افراد و در یک فضای فرهنگی شکل می‌گیرد. بنابراین برداشت از مشاهده‌ها، تفسیرها و میزان بهره‌گیری از محیط‌زیست، همگی نشأت گرفته از فرهنگ انسانهاست.

ویژگی‌های مهم جغرافیای فرهنگی جدید

امروزه جغرافیای فرهنگی جدید از تجلیات و نمودهای عینی و فیزیکی فرهنگ، دور شده و با تمرکز زیادی به سمت «معناها» و «ارزش‌ها» که در لایه‌های زیرین و پنهان فرهنگ قرار دارد، حرکت کرده است. در حال حاضر جغرافیدانان فرهنگی در حد بسیار زیادی به نظریه‌های زبان و مطالعات دلالت‌کننده‌ها و نشانه‌ها کشیده شده‌اند. همه اشکالی که معرف فرهنگ هستند شامل هنر، معماری، نوشته‌های تخیلی و داستانی، فیلم و موسیقی که به نوعی احساس را نشان می‌دهند، در واقع برگرفته از معنا می‌باشند. (Matthews & Herbert, 2008: 65) «هربرت» توجه به لایه‌های درونی فرهنگ و برون‌رفت از سطحی‌نگری به

مؤلفه‌های فرهنگ، جغرافیای فرهنگی را یکی از شاخه‌های پویا و جوان به‌شمار آورده است. به اعتقاد وی، لایه‌های فرهنگ شامل: ۱. مصنوعات و دست‌ساخته‌های انسانی ۲. نمادها، علائم و زبان ۳. ارزش‌ها، باورها و نگرش‌ها، می‌باشد که تحقیقات جغرافیای فرهنگی جدید از لایه اول به سمت لایه‌های دوم و سوم در حرکت است. مباحثی نظیر اشاعه فرهنگی در فضای جغرافیایی، فرهنگ‌پذیری، جهانی‌شدن و حس بی‌مکانی و نظایر آن را می‌توان در چارچوب این‌گونه مطالعات گنجانند.

در جغرافیای فرهنگی جدید براساس یافته‌های علمی و مدون و با توجه به تاریخ، انسان‌شناسی و باستان‌شناسی و به عبارتی مطالعات فرهنگ و تمدن گذشته، به چرایی و چگونگی وضعیت حال فرهنگ نواحی پی‌می‌بریم. همچنان‌که در جغرافیای انسانی با تکیه بر حال، ضمن بهره‌گیری از جغرافیای تاریخی، مردم‌شناسی تاریخ و باستان‌شناسی به روشن کردن پدیده‌های انسانی جاری سطح زمین و آینده‌شناسی آنها می‌پردازد و به این ترتیب یک نوع آینده‌شناسی جغرافیایی را مطرح و پی‌ریزی می‌کند. (بدری فر، ۱۳۷۴: ۱۵)

جغرافیای فرهنگی جدید از اواخر قرن بیستم به‌طور صریح به کارکردهای درونی فرهنگی پرداخت و از مؤلفه‌های زیادی که جغرافیای فرهنگی سنتی دربرمی‌گرفت، چشم‌پوشی و صرف‌نظر شد. جغرافیای فرهنگی جدید تمایل دارد تا خودش را از اندیشه‌های فرهنگ بر مبنای واقعیات عینی، قابل رؤیت و مادی دور کند. صاحبان این تفکر معتقدند که فرهنگ به عنوان یک فرایند در ساختارهای اجتماعی عملاً توسط مردم بقا می‌یابد و در سایر فضاهای معنا و زندگی انسانی شکل می‌گیرد. (Matthews & Herbert, 2003: 68)

جغرافیای فرهنگی جدید، رشته‌ای است که جغرافیای انسانی را غنی کرده و نه تنها علاقه‌مند به الگوهای مصنوع یا اشکال رفتارهای انسانی است (عینیت فضا) بلکه فضاهای معنایی را که در لایه‌های زیرین اشیا و فعالیت‌های انسانی است، مورد مطالعه قرار می‌دهد و این امر را که به عنوان یک «واسطه» قابل توصیف است، از طریق مردمی که پدیده‌های مادی این دنیای خاکی را به جهان نمادهای معنی‌دار انتقال می‌دهند مورد بررسی قرار می‌دهد

زیرا مردم معنا و ارزش‌های ضمنی به آنها می‌دهند. (Ibid:68)

«چرخش فرهنگی» موضوعات جدیدی در دنیا مطرح و معرفی کرده است. موضوعاتی نظیر نژادپرستی، فمینیسم و جنسیت در جغرافیای انسانی و به‌ویژه در جغرافیای فرهنگی در این زمینه متأثر از این تحولات فرهنگی است. (Ibid: 69)

روش‌شناسی در جغرافیای فرهنگی

از آنجا که جغرافیای فرهنگی با طیف وسیعی از پدیده‌ها در ارتباط با فرهنگ سروکار دارد، روش مطالعه و تحقیق در این شاخه از جغرافیای انسانی نیز بایستی متنوع و متفاوت باشد. بر این اساس روش مطالعاتی در جغرافیای فرهنگی برگرفته از اصول اساسی تحقیقات جغرافیا یعنی «چه چیز یا چه کسی»، «کجا»، «چرا و چگونه» و «چه وقت» می‌باشد که در این دیدگاه مؤلفه‌های فرهنگی براساس نحوه توزیع و پراکندگی مکانی، چرایی، چگونگی و محل استقرار آنها در فضای جغرافیایی که یک فضای انسانی است، تشریح و تفسیر می‌شود. برای پاسخگویی به این سوالات از مفاهیم فرهنگ، ناحیه فرهنگی، چشم‌انداز فرهنگی، تاریخ فرهنگ و اکولوژی (بوم‌شناسی) بهره گرفته می‌شود. (Sills, 1968: 132)

نواحی فرهنگی براساس یک وجه تمایز و مشخصه از سایر مناطق و نواحی کشور به لحاظ فرهنگی متمایز می‌شود و براساس اشتراکات فرهنگی، در تقسیمات مشخص می‌شود. در واقع با این کار می‌توان پهنه‌بندی فرهنگی کشور را انجام داد. مثل زبان گفتاری مشترک. نواحی گوناگون که توسط اقوام اشغال می‌شوند به صورت نواحی قومی ظاهر می‌گردند. این امر همچنان در ذهن ساکنان این نواحی وجود دارد و در نگاهی از برون نیز مشخص است؛ بنابراین به وسیله شکل‌های مختلف فرهنگ مادی در محل نیز قابل جداسازی است. آن بخش از اسامی که در روی نقشه اداری - سیاسی می‌بینیم، دقیقاً اشاره به همین مطلب دارد: کردستان، لرستان، بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و سیستان و بلوچستان. (بازن، ۱۳۷۷: ۴۰) البته در برخی از این نواحی قومی انطباق کاملی از نظر نقشه اداری - سیاسی دیده

نمی‌شود. مثلاً فضای قومی ایل بختیاری شامل استان اصفهان و لرستان به عنوان ییلاق و استان خوزستان به عنوان قشلاق است. در جغرافیای فرهنگی توجه به ابعاد زمانی و فضایی - مکانی، یکی از اصول مهم و مورد تأکید است. برای مطالعه فرهنگ در مکان‌ها و کشف الگوهای فضایی نیاز به مراجعه به تاریخ و رویدادهای تاریخی در سرزمین مورد مطالعه است. (Ibid: 133)

دگرگونی‌ها و تفاوت‌های مکانی فرهنگ در رابطه با زمان، نام‌گذاری مکان‌های تاریخی، تغییرات قلمرو حکومت‌ها، تخریب، ساخت و بازسازی شهرها، آبادی‌های مسکونی، سیر تحولات آنها در طول زمان و آثار تاریخی به جای مانده از دوره‌های تاریخی و نظایر آن، نیاز به توجه به بعد زمان دارد که باید آن را در جغرافیای تاریخی جستجو کرد.

بنابراین باید نکاتی را در روش جغرافیای فرهنگی در نظر گرفت که با چه چیز؟ چه کسی؟ کجا؟ چرا؟ و چگونه؟ (What, Who, Where, Why, How) شروع می‌شوند. این سوالات به شرح زیر مطرح است:

۱. گروه‌های جمعیتی و عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی (مادی و معنوی) مورد نظر در مکان و فضا تعیین شود (What, Who):

۲. قلمروهای مکانی و محدوده نواحی مورد مطالعه در سطوح ناحیه‌ای، منطقه‌ای، ملی و فراملی همچون استان‌ها، شهرستان‌ها، شهرها و... مشخص شود (Where):

۳. چرا و چگونه تبیین علت و معلولی در بررسی‌های جغرافیای فرهنگی لازم و ضروری است (Why):

۴. دوره زمانی مشخص شود. چون در دوره‌های مختلف، ظهور، تغییر و تحولات مؤلفه‌های فرهنگی دارای فراز و نشیب است (When):

هر یک از نواحی فرهنگی مورد نظر جغرافیدان با روش مشاهده میدانی و جمع‌آوری داده‌ها برای پردازش صورت می‌پذیرد. این مشاهده‌های میدانی در مطالعه نواحی کوچک‌تر که نیاز به داده‌های اولیه می‌باشد، مصداق بیشتری دارد. در خصوص نواحی بزرگ‌تر و در

مقیاس جهانی‌تر، لزوماً جغرافیدان به منابع ثانویه مراجعه می‌کند. در غالب مطالعات جغرافیای فرهنگی تحلیل‌های مکانی و زمانی کانون منطقی مطالعات را تشکیل می‌دهد. تحلیل‌های مکانی، ساده‌سازی و مدل‌سازی از طریق ارائه الگو یا نظم مکانی - یا همان الگوی توزیع فضایی پدیده‌های جغرافیایی - را جستجو می‌کنند. بدیهی است که در تحلیل‌های زمانی بر تغییرات و تحولات در عمق تاریخ یا ترتیب مفصل‌تر تغییرات که به عنوان فرایند شناخته می‌شوند، تأکید می‌شود. (Ibid:131) مشاهده‌های میدانی و نحوه توزیع فضایی پدیده‌های جغرافیایی، یکی از راه‌های شناسایی ویژگی‌های جغرافیای فرهنگی یک ناحیه است. از طریق آثار به جای مانده و آثار فرهنگی می‌توان به خصوصیات آن ناحیه پی برد. به‌طور مثال یکی از مسائلی که درجه غرب‌گرایی نیشابور را در قرن سوم و چهارم، به‌خوبی نشان می‌دهد، مجموعه سفال‌های بازیافته از نیشابور در این عصر است که امروز در موزه‌های جهان پراکنده است و در میان حدود ۱۴۰ ظرف سفالین نیشابوری این عصر، که در کتابی گرد آمده است و مؤلف آن به قرائت کتیبه‌های این ظروف، که مجموعه‌ای است از قدح‌ها و کاسه‌ها، پرداخته حتی یک جمله فارسی وجود ندارد. (نیشابوری، ۱۳۷۵: ۵۲)

دو نظریه کلی فلسفی در جغرافیای فرهنگی مثل دیگر رشته‌های علوم انسانی وجود دارد:

۱. طبیعت‌گرایی^۱: روش علوم تجربی و فیزیکی در علوم انسانی نیز معتبر است و رفتار انسانی می‌تواند مثل موضوعات فیزیکی، موضوع تحقیق و روش تجربی قرار گیرد.
۲. روش انسان‌گرایی^۲: انسان دارای ذهن و روحی است که بایستی به وسیله فهمیدن معنای آن از طریق هرمنوتیک، تحقیق انجام شود که روش تفسیری نامیده می‌شود.

بحث هر دو در روش رئالیستی واقع می‌شود، نه روش ایده‌آلیستی. (Norton, 2000: 42-43، به نقل از فیاض) حال با توجه به معنای بالا، می‌توان به دسته‌بندی نظریه‌های جغرافیای فرهنگی دست زد که دارای دو دسته سه‌تایی است.

دسته اول شامل:

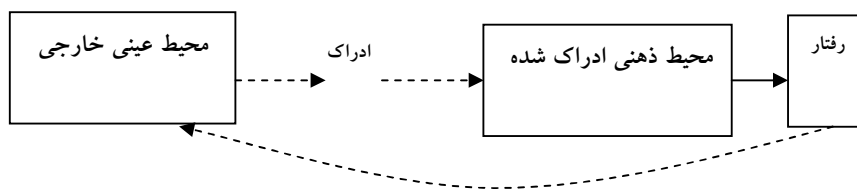
1. naturalism
2. humanism

تحول منظرها یا چشم‌اندازها؛ نواحی و چشم‌اندازها؛ بوم‌شناسی و چشم‌انداز.
دسته دوم شامل:

ادراک رفتار و چشم‌انداز؛ گروه‌های گوناگون و چشم‌اندازهای متفاوت؛ چشم‌انداز،
هویت، نماد.

در دسته اول، بیشتر با روش تجربی روبرو هستیم و دسته دوم بیشتر با تفسیر همراه
است؛ همان‌طور که در نمودار ذیل پیداست.

مکتب تفسیری در جغرافیای فرهنگی به فهم فضا یا درک فضا^۱ تبدیل می‌شود که در
مدل زیر آن را بیان کرده‌اند:



بنابراین، در الگوی فوق، انسان‌ها مستقیم با محیط برخورد نمی‌کنند بلکه با ذهنیت^۲
خود با محیط برخورد می‌کنند و این نشأت گرفته از یک ذهنیت جمعی و بین ذهنی به نام
نقشه و طرح ذهنی^۳ است. یعنی ذهنیت‌ها از این طرح ذهنی جمعی به وجود می‌آید؛ در
بطن این ذهنیت جمعی یک طرح شناختی^۴ وجود دارد که انسان، جهانی را که در آن زندگی
می‌کند، درک کرده و اگر یک مدل دیگر به این مطلب اضافه کنیم، رابطه جغرافیا، فرهنگ
و ارتباطات نیز روشن می‌شود. (فیاض، ۱۳۸۱: ۲۳۲ - ۲۳۱)

موضوعات متنوعی که مورد مطالعه جغرافیای فرهنگی است، عبارتند از: جمعیت و
کیفیت زندگی در سطح زمین، الگوهای کشاورزی، الگوهای سیاسی، پیدایش و تفرق زبان‌ها،

1. Spatial understanding and spatial perception
2. Image
3. Mental Map
4. Cognitive map

قلمروهای دینی (مذهبی)، جغرافیای فرهنگ قومی، جغرافیای فرهنگ عمومی، جغرافیای نژادی، سکونتگاه‌های شهری و روستایی، صنعت و حمل و نقل و جغرافیای رفتاری.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

جغرافیای فرهنگی شاخه‌ای است از جغرافیای انسانی که در تعامل با سایر رشته‌های علوم اجتماعی به‌ویژه با مردم‌شناسی، جغرافیای تاریخی و انسان‌شناسی فرهنگی می‌تواند در شناسایی نواحی فرهنگی مختلف جایگاهی ارزنده و درخور داشته باشد و در برنامه‌ریزی برای آنها ایفای نقش کند.

در این نوشتار جغرافیای فرهنگی از نظر روشی و نظری مورد بررسی قرار گرفت و ویژگی‌های جغرافیای قدیم و جدید ارائه شد. در جغرافیای فرهنگی دو نظریه کلی فلسفی، طبیعت‌گرایی و انسان‌گرایی وجود دارد. این نظریه‌ها به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند. گروه نخست بیشتر با روش تجربی و گروه دوم بیشتر با روش تفسیر و هرمنوتیک همراه است. از نظر روش‌شناختی، در غالب مطالعات جغرافیای فرهنگی تحلیل‌های مکانی و زمانی مورد توجه جدی است. در این زمینه برخی رشته‌های علمی مثل انسان‌شناسی فرهنگی، جغرافیای تاریخی، مردم‌نگاری و فرهنگ‌شناسی در مطالعات جغرافیای فرهنگی به‌کار گرفته می‌شوند و روش‌های علمی آنها مثل مشاهده مستقیم، مطالعات میدانی به‌وسیله آثار انسان‌ساخت، یادمان‌ها و میراث فرهنگی، در جهت شناسایی ویژگی‌های فرهنگی نواحی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

جغرافیای فرهنگی قدیم با کارهای کلاسیک راتزل آلمانی و کارل ساور از مکتب برکلی امریکا پایه‌گذاری شد. از دیدگاه راتزل، روابط متقابل محیط با فرهنگ گروه‌های انسانی و همه‌مظاهر و پیامدهای گوناگون مادی و مکانی، فضای ناشی از این مناسبات را موضوع جغرافیای فرهنگی می‌شناسد. در کارهای کارل ساور، به موضوع فرهنگ، ویژگی‌ها و الگوهای فضایی آن در مکان‌ها پرداخته شده است. اثرگذار بودن محیط زیست در ویژگی‌های فرهنگی

نواحی در تحقیقات او مورد توجه قرار گرفته است.

جغرافیدان‌های فرهنگی جدید در حد بسیار زیادی به نظریه‌های زبان و مطالعات دلالت‌کننده‌ها و نشانه‌ها کشیده شده است. توجه به لایه‌های درونی فرهنگ و برون‌رفت از سطحی‌نگری به مؤلفه‌های فرهنگ، جغرافیای فرهنگی را یکی از شاخه‌های پویا و جوان به‌شمار آورده است. به اعتقاد وی، لایه‌های فرهنگ شامل: ۱. مصنوعات و دست‌ساخته‌های انسانی ۲. نمادها، علائم و زبان ۳. ارزش‌ها، باورها و نگرش‌ها می‌باشد که تحقیقات جغرافیای فرهنگی جدید از لایه اول به سمت لایه‌های دوم و سوم در حرکت است.

تنوع فرهنگی، توزیع و پراکندگی زبان‌ها، نژادها، قومیت‌ها، آداب و رسوم و ... در قالب فضا و مکان به صورت تفاوت‌های ناحیه‌ای فرهنگ جلوه‌گر می‌شوند و در واقع اثرات آنها در مکان مختلف تجلی می‌یابد. ورود به یک ناحیه معین فرهنگی، چنین ویژگی‌هایی را در خود دارد و تمایزها و تشابه‌های نواحی فرهنگی نیز از طریق این خصیصه‌ها مشخص می‌شود. با مطالعه نواحی فرهنگی می‌توان به معناها و روح معنوی فرهنگ که یکی از مطالعات مهم در جغرافیای فرهنگی است، دست یافت. برای دریافت چنین معنایی مطالعه جز به جز چشم‌اندازهای فرهنگی که در قالب رنگ، ابعاد، جهت، اشکال هندسی، هنر، زیبایی‌شناسی و ... ظهور می‌یابد، بسیار ارزنده و مهم خواهد بود.

فهرست منابع

- ابن الفقیه، احمد بن محمد بن اسحاق الهمدانی، (۱۳۴۹)، *البلدان/ ترجمه مختصر: بنیاد فرهنگ ایران*، بی جا.
- ابوالقاسمی، محمدجواد، (۱۳۸۵)، *شناخت فرهنگ*، تهران: عرش پژوه.
- ابو عبدالله حاکم نیشابوری، (۱۳۷۵)، *تاریخ نیشابور*، چاپ اول، تهران: آکه.
- بازن، مارسل، (۱۳۷۷)، «هویت قومی و ناحیه‌ای در ایران و آسیای مرکزی»، ترجمه فروزان خزائنی، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی شماره ۵۱.
- بدری فر، منصور، (۱۳۷۴)، *جغرافیای انسانی ایران*، تهران: دانشگاه پیام‌نور.
- پاپلی یزدی، محمدحسین، لباف خانیکی، مجید، (۱۳۷۶)، «اقلیم و فرهنگ (انگور)»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره پیاپی ۴۶.
- پوراحمد، احمد، (۱۳۸۶)، *تلمرو و فلسفه جغرافیا*، تهران: دانشگاه تهران.
- جردن، تری ج. و راونتري، لستر، (۱۳۸۰)، *مقدمه‌ای بر جغرافیای فرهنگی*، ترجمه سیمین تولایی و محمد سلیمانی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

- رضوانی، محمدرضا، احمدی، علی، (۱۳۸۸)، «مکان و نقش فرهنگ در شکل‌گیری هویت مکانی»، فصلنامه نامه پژوهش فرهنگی، دوره سوم، شماره ششم، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- روح‌الامینی، محمود، (۱۳۷۴)، *زمینه فرهنگ‌شناسی*، چاپ دوم، تهران: پیام نور.
- شکویی، حسین، (۱۳۸۱)، «جغرافیا و پست‌مدرنیسم»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره پیاپی ۶۳ و ۶۴.
- شکویی، حسین، (۱۳۷۱)، *فلسفه جغرافیا*، تهران: گیتاشناسی.
- شکویی، حسین، (۱۳۷۵)، *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*، جلد اول، تهران: گیتاشناسی.
- عاملی، سعیدرضا، (۱۳۸۵)، «هویت‌های فرهنگی قدیم و جدید: رمزگشایی تمدنی و معماری سنتی - مدرن و ملی - فراملی مهستان»، فصلنامه نامه صادق، دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۳۰.
- فیاض، ابراهیم، (۱۳۸۱)، «تعامل دین، فرهنگ و ارتباطات، بر پایه مکتب تولید و مبادله معنا، نگاهی مردم‌شناختی ارتباطی»، رساله دکترای رشته فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع).
- کلاوال، پل، (۱۳۷۶)، «جغرافیای فرهنگی امروز»، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی شماره ۴۴.
- کونگ، لی لی، (۱۳۸۷)، «جغرافیا و دین: گرایش‌ها و چشم‌اندازها»، ترجمه میترا ناظمی، ماهنامه پژوهشی اطلاعات حکمت و معرفت سال سوم شماره ۳.
- کتاک، فیلیپ، (۱۳۸۶)، *انسان‌شناسی کشف تفاوت‌های انسانی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- هاگت، پیتر، (۱۳۷۳)، *جغرافیا ترکیبی نو*، ترجمه شاپور گودرزی‌نژاد، جلد دوم، تهران: سمت.
- Gibson & Waitt, (2009), entry "Cultural geography", "International encyclopedia of human geography", volume two, first edition, Elsevier, UK.
 - Matthews, John A. and Herbert, David T. (2008), *Geography: a very short introduction*, Oxford University press, UK.
 - Norton, William. (2000). *Cultural Geography: Themes, Concepts, Analyses*. Oxford, Oxford University Press.

جغرافیای فرهنگی: تبیین نظری و روش‌شناختی ... ❖ ۱۸۳

- Pitzl, Gerald R., (2004), *Encyclopedia of human geography*, Greenwood Press, United State of America.
- Sills, David L., (1968), “**International Encyclopedia of the Social Sciences**”, Volume: 6, the Macmillan Company & the Free Press.
- Warf, Barney, (2006), “**Encyclopedia of human geography**”, SAGE publication, United States of America